



درس خارج اصول آیت الله اراکی دامت برکاته

عنوان درس:	خارج اصول فقه	جلسه ۶۲	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۱/۱۲
عنوان فرعی ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات			
عنوان فرعی ۲	مباحث قطع			
عنوان فرعی ۳	تقسیم قطع موضوعی به لحاظ متعلق			
مقرر:	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش			

گفتیم مرحوم استاد شهید دوروش را برای حل اشکال دور در اخذ علم به حکم در موضوع حکم، بیان کردند، که روش اول مبتنی بر تعدد جعل و مجعول بود به این معنا که علم به جعل، در موضوع مجعول اخذ می شود. که ایشان می فرماید از این طریق در عین حال اینکه علم به حکم را در موضوع حکم اخذ کردیم، دور اتفاق نمی افتد.

در جلسه گذشته گفتیم طبق مبانی استاد اشکالی به این طریقه از حل، بیان شده که عمدتاً این اشکال را استاد ما آقای حائری مدظله بر وفق مبانی مرحوم آقای صدر بر این روش وارد می کنند. زیرا مبنای آقای صدر این است که جعل و مجعول متحدند و اختلاف بین آنها، اختلاف اعتباری است مانند ایجاد و وجود.

این روش بر مبنای میرزای نائینی قابل طرح است که ایشان جعل و مجعول را منفک از هم می داند که مجعول مرحله فعلیت است و جعل، مرحله انشاء است؛ لذا علم به مرحله انشاء را در مرحله فعلیت حکم اخذ کردن بر مبنای میرزا قابل تصور است اما بر مبنای آقای صدر که اصلاً قائل به این نیستند که مرحله فعلیتی در کنار انشاء وجود دارد - بلکه ایشان می فرمایند این جعلی که شارع انجام داده، هنگامی که موضوعش تحقق پیدا کرد و طرف جعل به وجود آمد، طرفیت جعل تحقق پیدا می کند، نه اینکه خود جعل تطور پیدا کند و به مرتبه جدیدی (فعلیت) برسد - لذا این روش بر مبنای شهید قابل طرح نیست.

خود استاد حائری، طوری این راه حل را توجیه می کنند که با مبنای استاد شهید نیز سازگار باشد که البته در تقریر درس آقای هاشمی این راه حل مستقیماً از خود آقای صدر نقل شده اما در تقریر آقای حائری این راه حلی که می خواهیم بیان کنیم به عنوان بیان خود آقای حائری در هامش آمده است، نه در متن تقریر. خلاصه این دفع اشکال چنین است:

اخذ علم به حکم، در موضوع حکم را به دو شکل می توان تصور کرد:

شکل اول:

شکل اول این است که جعل الحکم، متوقف بر علم به آن شود و بگوید اگر علم پیدا کردی، من وجوب را برای تو جعل می‌کنم: «ان علمت بوجوب الصلاة، وجب عليك الصلاة» یعنی جعلم را معلق به علم تو می‌کنم. چنین جعلی، همان جعل دوری است که محال است. و استحالة آن، قبل از استحالة دور است؛ یعنی صرف نظر از دوریت، خود این فعل محال است زیرا این به معنای این است که فاعل تام الفاعلیة با فرض تمام الفاعلیة بودنش، فعل خودش را معلق بر چیز دیگری کند؛ ولو آن چیز دیگر اصلاً علم نباشد. به عبارت دیگر اینکه فاعل تام الفاعلیة، فعل خودش را به شرطی خارج از فاعلیت خودش تعلیق کند، فی نفسه و صرف نظر از اشکال دور محال است و هیچ فاعلی که تام الفاعلیة است نمی‌تواند فعل خودش را معلق بر چیز دیگری کند زیرا چنین چیزی، خلف تام الفاعلیة بودن و خلف فاعلیت اوست.

بنابراین این نوع از تعلیق جعل بر علم که تعلیق به شکل توقف است، محال است و استحاله‌اش، صرف نظر از دوریت اوست و مخصوص به امتناع اخذ علم به حکم نیست بلکه فاعل تام الفاعلیة، محال است که فعل خود را بر چیز دیگری معلق کند.

نتیجه اینکه اگر مقصود از علم به جعل در موضوع مجعول، این باشد، ممتنع است و این نه تنها راه حل دور نیست؛ بلکه خودش فی نفسه ممتنع است.

شکل دوم:

نوع دیگر تقیید جعل بر علم به آن، تقیید تضییقی است؛ به این معنا که جاعل هنگامی که مثلاً می‌خواهد وجوب صلاة را جعل کند، از اول می‌گوید: «من وجوب صلاة را بر مکلف عالم جعل می‌کنم»؛ یعنی مکلف عالم به حکم را تصور می‌کند و می‌گوید من جعل خودم را روی عالم می‌برم؛ در اینجا جعل مقید نیست؛ یعنی جعل معلق بر چیزی نیست و جعل معلق بر علم نشده بلکه از آغاز، جعل به نحو مضیق جعل شده است و این هیچ محذوری ندارد.

و این را بنده اضافه می‌کنم که شاهد بر این مطلب این است که عرف چنین چیزی را می‌پسندد و در این نوع، استحاله و امتناعی نمی‌بیند مثلاً فرض کنید قانونی جعل شود که فلان کار، این مقدار جریمه دارد؛ منتهی کسی را جریمه می‌کنیم که علم به این قانون داشته باشد.

مثلاً گفته می‌شود علم به وجوب قصر در سفر، مخصوص عالمین به این حکم است و اگر عالم به این حکم نبود، وجوب قصر وجود ندارد لذا اگر کسی جاهل به حکم در سفر نماز را تمام بخواند، اعاده و قضا ندارد. بنابراین در اینجا همانطوری که شارع هنگامی که هنوز مکلف بالغ وجود ندارد، می‌تواند مکلف بالغ را تصور کند و حکمی برای آن انشاء کند؛ همچنین می‌تواند مکلف عالم را تصور کند و حکم را برای آن انشاء کند؛

لذا در این صورت، جعل شارع بر چیزی متوقف نیست؛ همانطوری که در سایر قیود اینگونه است و مثلاً شارع حج را بر مکلف مستطیع بار می‌کند.

در اینجا یک نکته‌ای وجود دارد که نه آقای صدر و نه آقای حائری به آن اشاره نکرده و ما اضافه می‌کنیم و آن اینکه این راه حل با مبنای نائینی اصلاً سازگار نیست زیرا مبنای ایشان این است که هر قیدی که در موضوع اخذ بشود، به شرط برمی‌گردد و ایشان قضیه حملیه را به قضیه شرطیه برمی‌گرداند یعنی هر موضوعی که در حکمی اخذ شود، حکم متوقف بر آن است. این توقف را ایشان در هر جمله حملیه و در هر حکمی نسبت به موضوع آن حکم، قائل هستند؛ یعنی هر جا حکمی وجود داشته باشد که بر موضوعی بار شود مثلاً وجوب الصلاة داشته باشیم که بر مکلف بار شود ایشان می‌گویند خود این مکلف، برای وجوب الصلاة شرط است؛ لذا وقتی قیدی در موضوع حکم اخذ می‌شود به معنای این است که تقیید، تقیید توقفی و تعلیقی است [یعنی همان شکل اول]؛ لذا این نحوه بیان اساساً با مبنای میرزای نائینی سازگار نیست.

بله می‌تواند راه حلی بر مبنای استاد شهید برای اخذ علم در موضوع حکم باشد. بنابراین باید گفت اصلاً اختلاف به اینجا بر می‌گردد که آیا موضوع حکم، در قضایای حملیه، به شرط بازگشت دارد یا خیر؟

اگر قضیه حملیه بازگشتش به قضیه شرطیه باشد، تقیید در اینجا تقیید توقفی خواهد شد و به هر نحوی قید در موضوع اخذ شود، همین که قید، قید موضوع شود، حکمی که بر این موضوع بار شده، حکم علی نحو توقف بر موضوع است و موضوع متوقف علیه این حکم می‌شود و لذا اگر علم در این موضوع به عنوان قید اخذ شود، قیدی می‌شود که حکم بر آن متوقف است لذا اشکال دور بر می‌گردد. بنابراین اختلاف مبنا به این بر می‌گردد.

بحث در این نیست که تقیید، تقیید توقفی باشد یا تقیید تضییقی؛ بلکه بحث بر روی این است که آیا موضوع حکم در قضایای حملیه، به قضیه شرطیه باز می‌گردد یا خیر؟ اگر بازگشتش به شرط و جزا باشد – چنانکه مرحوم محقق نائینی می‌گوید – نتیجه‌اش این می‌شود که اخذ علم در موضوع محال است و دور می‌شود؛ اما اگر بازگشتش به شرط و جزا نباشد، حرف آقای صدر در اینجا جریان دارد و بر این اساس می‌توان موضوع را به نحوی تضییق کرد که به توقف برنگردد.

از اینجا دانسته می‌شود که مبنای میرزا اثر ویژه‌ای در سایر مباحث خواهد داشت؛ و مهم‌ترین خاصیت این برگشت قضایای حملیه، به شرطیه این است که هر قیدی در موضوع اخذ شود، برگشتش به توقف حکم بر آن قید است؛ در حالی که اگر قضیه حملیه به قضیه شرطیه بازگشت نداشته باشد، تقیید موضوع در قضیه حملیه، الزاماً به معنای توقف حکم بر آن قید نیست بلکه می‌شود علی نحو التضییق باشد، همانطوری که می‌شود علی نحو توقف باشد؛ یعنی قضیه حملیه می‌تواند بازگشتش به قضیه شرطیه باشد اما نه در همه موارد؛ یعنی نه اینکه

در هر جا قضیه حملیه وجود داشته باشد، حتما باید به قضیه شرطیه بازگردد؛ بلکه گاهی قضیه شرطیه را مولا می‌تواند با عبارت قضیه حملیه بیان کند یعنی گاهی اختلاف فقط اختلاف بیانی است و به جای اینکه بگوید «اذا زالت الشمس فصل»، می‌گوید «تجب الصلاة على المكلف الذي زالت عنده الشمس» مثلاً؛ اما روح در اینجا همان روح تعلیق توقفی است. خلاصه اینکه ما کار با معنای جمله داریم و می‌گوییم روح جمله حملیه اساساً با روح جمله شرطیه متفاوت است و جوهرأ تفاوت دارند.

برگشت مبنای شهید صدر به اینجا است، حال اینکه خود ایشان به این ملتزم باشد یا نه، نمی‌دانم. از حرف‌های ایشان بر می‌آید که ایشان سخن میرزا را قبول دارد که قضیه حملیه به قضیه شرطیه بازگشت دارد. لذا ما [خطاب به شهید صدر] می‌گوییم نمی‌شود شما به مبنای مرحوم نائینی در رجوع قضیه حملیه به قضیه شرطیه قائل باشید و در اینجا بخواهید به این نحوراه حل ارائه دهید که بگویید تقیید، تقیید تضییقی است زیرا معنای اینکه بازگشت قضیه حملیه به قضیه شرطیه است، این است که هر تضییقی که در موضوع اخذ شود، بازگشتش به تقیید توقفی و تعلیقی است.